

مقدمه مؤلف

وقتسّه ایکیگای خودتو پیدا کنی!

تا حالا شده کاری رو انجام بدی و در حین انجام دادنش هوش و حواست فقط به اون کار باشه؟ طوری که حتی ندونی در اطرافت چی میگذره و حتی به قولی توپ بترکه حواست پرت نشه؟

به این حالت می‌گن flow (فلو)! کلمه‌ی flow در فارسی به معنی روان‌بودن یا شناوری‌بودنه؛ یعنی وقتی در حالت فلو قرار داری، تمام هوش و حواست به اون کاریه که داری انجامش می‌دی و اصلاً متوجه گذر زمان نمی‌شی. در حقیقت توی حالت فلو در متمرکزترین حالت ممکنت قرار داری. اما چی می‌شه که توی حالت فلو قرار می‌گیریم و چه کارهایی هست که می‌تونه این‌قدر ما رو از دنیای اطرافمون جدا کنه؟

راستش ما زمانی در حالت فلو قرار می‌گیریم که در حال انجام کاری باشیم که دقیقاً در ایکیگای ماست! اما حالا ایکیگای چی هست؟ 😊

ایکیگای یه مفهوم فلسفی و باستانی توی فرهنگ ژاپنیه و معنانش داشتن هدف و یافتن خوشبختی در زندگیه. همه‌ی آدمای این‌که تو زندگی احساس خوشبختی و مفیدبودن بکنن، به یه «هدف» نیاز دارن. به همین خاطر، ژاپنی‌ها معتقدن که هر فرد ایکیگای منحصر به خودش رو داره! دلیلی که هر روز صبح به خاطر اون از رختخواب بیرون که نه! بیرون بپره! اما چیزی که بین همه‌ی آدمای مشترکه، جست‌وجو برای یافتن این هدف تو زندگیه.

چه طوری پیداش کنم؟

برای پیدا کردن ایکیگای خودت لازمه به ۴ سؤال زیر پاسخ بدی:

- ۱ من به چه چیزی علاقه دارم؟ ۲ توی چه کاری مهارت دارم؟
- ۳ دنیا به چه چیزی نیاز داره؟ ۴ از چه کاری درآمد دارم؟

ایکیگای وقتی کامل می‌شه که پاسخ هر ۴ سؤال صفحه‌ی قبل رو داده باشی. با دیدن شکل زیر مفهوم ایکیگای رو بهتر متوجه می‌شوی:



آمارها نشون می‌ده که امروزه «سردرگمی» (کلافه‌بودن)، «عدم قطعیت» (ثبات‌نداشتن) و «بی‌هدف‌بودن» (معلومه معنی‌ش!)، مسئله‌ی اصلی آدم‌هاست. خیلی‌ها نمی‌دونن توی زندگی چه هدفی دارن و به کدوم سمت دارن حرکت می‌کنن. پیدا کردن ایکیگای می‌تونه جواب درستی برای این مسئله باشه.

خب حالا که با مفهوم ایکیگای آشنا شدی و از اون‌جا که برای یه سامورایی همه‌جا ژاپنه! 😊 و اگه مثل ما خیلی سبزی‌ها اهل کتاب و درس هستی، پس بهتره همیشه یه کتاب جیبی توی جیبیت باشه تا بتونی در کم‌ترین زمان و هر جا که هستی مطالب درسیت رو بخونی و حتی اگه اهل ایکیگای هم باشی در کم‌ترین زمان بری تو حالت فلو!

و اما ساختار کتاب

فصل اول مهارت‌توانارن شامل کلمات «چندمعنایی»، «هم‌آوا» و «مشابه»

فصل دوم فهم‌پیام شامل «مفهوم و ارتباط معنایی»، «ضرب‌المثل» و «کنایه»

فصل سوم واژگان شامل کلمات «مترادف»، «متضاد» و «هم‌خانواده»

چرا «حفظیات هوش کلامی»؟

کتاب «حفظیات هوش کلامی» جای قرص و محکمی توی برنامه‌ی بچه‌ها داره، چون:

- همه‌ی موضوعات حفظی و مفهومی هوش کلامی رو آموزش می‌ده.
- درس‌نامه‌های مختصر و مفید داره، با کلی جدول واسه‌ی یادگیری و مرور روزانه.
- برای تمرین قبل از تست‌زنی توی هر بخش، سوالات تشریحی مهمی آورده.
- کلی تست هدفمند با ایده‌های متنوع داره که درس‌نامه‌ها رو به خوبی پوشش می‌دن.

- توی پاسخ‌های تشریحی، نکات گزینه‌ها و ترفندهای حل تست رو یادت می‌ده.
- کلی چیز درباره‌ی «مهارت خواندن» و درک مفهوم بهت آموزش می‌ده.
- همه‌ی کلمات کتاب ششم و کلمات مهم کتاب‌های درسی ابتدایی رو از نظر مترادف و متضاد و هم‌خانواده بررسی کرده.

- حتی گزیده‌ی کلمات متوسطه‌ی اول رو برای تسلط بیشتر، آموزش داده.
- توی انتخاب کنایه و ضرب‌المثل و مفهوم، به کتاب درسی و اطلاعات عمومی تکیه کرده، نه موارد خارج از کتاب و کنکوری که توی آزمون‌ها نمایان!

ایکیگی و حفظیات!

خلاصه با خواندن کتاب جیبی «حفظیات هوش کلامی»، یاد می‌گیری که حفظیات، فقط «حفظی» نیستن! حفظیات رو می‌شه فهمید و یاد گرفت، به شرطی که قبلش اون رو آورده باشی توی ایکیگی خودت.

پس اول بگرد و ایکیگی زندگی خودت رو پیدا کن!

فهرست

فصل اول ۷ مهارت توازن

فصل دوم ۵۴ فهم پیام

فصل سوم ۱۰۶ واژگان

پایان نامه ۱۷۰

کلمات چندمعنایی



بعضی از کلمه‌ها فقط به یک معنی به کار نمی‌روند. چند جور معنی مختلف دارند؛ مثلاً «تار» به معنی تاریک است. به هر دانه‌ی مو هم می‌گوییم «تار».

تازه، اسم یک جور ساز هم هست. به این‌طور کلمه‌ها می‌گوییم «کلمات چندمعنایی».

بیشتر توضیح می‌دهی؟ مثلاً کلمه‌ی «بر» را تصور کن! بله،

«بر»! همین کلمه‌ی کوچولوی نیم‌وجبی دوحرفی، خودش یک عالمه معنی جورواجور دارد! بیا چندتایش را با هم ببینیم:

● یک «بر» داریم، یعنی: «میوه»؛ مثلاً می‌گوییم:

- بر و ثمره‌ی درخت طمع، تلخ است.

● یک «بر» داریم، یعنی: «بغل و آغوش»؛ مثلاً:

- وطن، مانند مادر، فرزندان خود را در بر می‌کشد.

● «بر» یک وقت به معنی «نزد و کنار» است:

- در بر او ایستاده بودم و تماشا می‌کردم.

● یک وقت‌هایی معنی «خشکی» می‌دهد:

- آثار خلقت خداوند بر و بحر را پر کرده.

● گاهی مترادف است با «روی»:

- سر بر زمین نهاده بود و راز و نیاز می‌کرد.

● و گاهی هم معنی است با «سینه»:

- به شمشیر بزآن برش را درید!

گاهی هم اصلاً فعل است، به معنی «بِتر»! این‌طوری:

– مرا به همراه خود نزد آشنایان بر.

به این می‌گویند یک واژه‌ی چندمعنایی درست و حسابی!

چطوری یاد بگیرم؟ برای این‌که خوب به مطلب مسلط بشوی،

مهم‌ترین کلمات چندمعنایی را در جدول ببین. بعدش هم، چندتا سؤال

با همین موضوع حل کن تا خوب دستت راه بیفتد!

چطوری اشتباه نکاف؟ به تمرین نگاه کن. سعی کن معنی درست

را با توجه به جمله، تشخیص بدهی! بعد به سؤالات تشریحی و بعدش هم

به پرسش‌های چهارگزینه‌ای جواب بده. آن‌جا نمونه‌های ساده و دشوار زیادی

را می‌بینی. سؤال‌ها را چندتا چندتا حل کن، بعد، جواب‌ها را در پاسخ‌نامه‌ی

کتاب ببین.

تمرین معنی مشخص‌شده در کدام گزینه اشتباه است؟

۱ امروز باز (پرنده‌ی شکاری – دوباره) برای شکار، سوار بر اسب شد.

۲ قایقران، روزی (رزق – هر روز) دو بار لب ساحل می‌رفت.

۳ سخت (دشوار – خیلی) در نقش خودش فرو رفته بود.

۴ باری (یک محموله – یک‌دفعه) هر چه کردم، نتوانستم چشم

بر هم بگذارم.

پاسخ گزینه ۱ واژه‌ی «باز» در این جمله به معنی «دوباره»

به کار رفته است.

کلمات پند معنایی

آب (مایه‌ی حیات) آب (آبرو)	آب بر تشنگان بستند و آب مسلمان‌ی ببرند.
آشنا (دوست، آگاه) آشنا (شنا)	افسوس که آن همسفر آشنا با فنون آشنا، آشنا نبود.
آیت (نشانه) آیت (آیه‌ی قرآن)	این آیت در سوره‌ی نور، آیتی است از الطاف حق تعالی.
افتاده (متواضع) افتاده (برزمین افتاده)	شخص افتاده را هرگز افتاده ندیدم.
بادیه (کاسه‌ی مسی) بادیه (بیابان)	در آن بادیه هیچ نداشتم، جز نانی و بادیه‌ای.
بار (مرتبه) بار (محموله، لقب خداوند، اجازه‌ی شرفیابی)	بار خدایا، این بار هم مرا بار ده و بار گناهم برگیر.
باری (یک مرتبه) باری (یک محموله، به هر حال، آفریننده)	باری، باری به درگاه خالق باری آوردم، همه عصیان.
باز (دوباره) باز (گشاده، پرنده‌ای شکاری)	باز هم چشم باز را باز کرد و برای شکار کبوتر پر داد.

کلمات پند معنایی

در برش ایستادم و دست بر سینه نهادم.	بر (نزد) بر (آغوش، میوه، بَتر، خشکی، روی، سینه)
کی برآید که بار دیگر خورشید بخت ما برآید ؟	برآمدن (طلوع کردن) برآمدن (ممکن شدن)
تاکنون به از این به در بوستانت ندیده‌ام.	به (بهتر) به (نوعی میوه)
به شنیدن بوی تو تا این‌جا آمده‌ایم.	بو (شمیم و رایحه) بو (امید و آرزو)
چه بهتر از خواندن بوستان ، در بوستان با دوستان؟	بوستان (باغ) بوستان (اثری منظوم از سعدی)
درویش بینوا همچون ساز بینوا است.	بینوا (بی‌صدا) بینوا (بیچاره)
برای شکار پروانه ، پروانه هم دارید؟	پروانه (مجوّز) پروانه (حشره‌ای زیبا)
با پای پیاده ، شاه و پیاده را تا سالن مسابقه‌ی شطرنج بردم.	پیاده (متضادّ سواره) پیاده (نام مهره‌ای در شطرنج)



کلمات پند معنایی

پایه‌ی میز پیچ و خم دارد و پیچ در آن فرو نمی‌رود.	پیچ (میخ فلزی دنده‌دار) پیچ (خم و تاب)
پیل شطرنج به شکل یک پیل کوچک ساخته شده بود.	پیل (فیل) پیل (نام مهره‌ای در شطرنج)
چه کسی تاب این تاب و حرارت را دارد؟	تاب (طاقت) تاب (حرارت، تابش، فعل امر، پیچ و خم)
خیال، با تار مویت در این شب تار ، تار می‌زند.	تار (تاریک) تار (نوعی ساز، هر رشته‌ی مو)
اسب نژاد تازی ، واقعاً دونده و تازی است.	تازی (تازنده) تازی (عربی)
در تفسیر قرآن، شرح و تفسیر یک موضوع باید عالمانه باشد.	تفسیر (شرح و توضیح) تفسیر (تفسیر قرآن)
امشب در تمام شهر، ماه تمام را می‌توان دید.	تمام (سراسر) تمام (کامل)
نوازنده، چنگ به چنگ دارد.	چنگ (نوعی ساز) چنگ (سرپنجه)

کلمات پند معنایی

حافظ (نگهدارنده) حافظ شیرازی، حافظ قرآن و حافظ شخصیت شعر فارسی است.	حافظ (نام شاعر، ازبیدارنده قرآن)
حال برایم بگو حالت چگونه است؟	حال (شرایط و احوال) حال (اکنون)
حدیقه‌ی سنایی، الحق، حدیقه‌ای است از حکمت.	حدیقه (باغ) حدیقه (اثری از سنایی)
خسرو پرویز، خسروی بود از خاندان ساسان.	خسرو (پادشاه) خسرو (خسرو پرویز)
خلیل پیامبر را از آن خلیل گفتند که خلیل پروردگار بود.	خلیل (لقب حضرت ابراهیم) خلیل (دوست)
گفت: جز خیر از او چیزی دیده‌ای؟ گفتم: خیر.	خیر (خوبی) خیر (نه)
داد از این شهر بی عدل و داد که عمرم را به باد داد.	داد (فریاد) داد (عدل، فعل ماضی)
سلطان ظالم، دار و درخت را هم، دار مظلومان می‌کند.	دار (ابزار حلق‌آویز کردن) دار (درخت)

پرسش‌های تشریحی



۱. از بین دو واژه‌ی زیر، کدام یک، چندمعنایی است؟

الف) کودکستان ب) بوستان

۲. برای واژه‌های زیر، دست‌کم، دو معنی بنویس.

الف) نیک: ۱. ۲.

ب) مهر: ۱. ۲.

۳. از بین کلمات و عبارات زیر، چند مورد معانی مناسبی برای واژه‌ی «گوهر» هستند؟ دور آن‌ها خط بکش.

قیمتی - کمیاب - سرشت - جواهرفروش - اصل و نسب

۴. در جمله‌ی «فرهاد به خواب شیرین رفته»، کدام کلمه، هم‌زمان، دو معنی دارد؟ معانی آن را بنویس.

۵. اگر قرار باشد برای هر یک از دو واژه‌ی زیر، دو معنی متفاوت بنویسیم، در کدام مورد اشتباه رخ داده است؟

الف) عهد: ۱. روزگار ۲. دوران ب) عین: ۱. چشمه ۲. چشم

۶. بین سه واژه‌ی دوحرفی «مو، رو و سو» کدام واژه دو معنی متفاوت دارد؟ معانی آن را بنویس.

۷. کلمات «ضربه» و «جراحت» معانی‌ای برای کدام واژه‌اند؟

۸. در تعبیرهای «دستی که قلم شده» و «قلمی که در دست گرفته می‌شود»، به ترتیب، «قلم» در کدام معانی به کار رفته است؟



پرستش‌های پهارگزینه‌ای



۹. در کدام گزینه واژه‌ی «روان» در معنی متفاوتی به کار رفته است؟

- | | | |
|---|--------------------------|--------------------------|
| ۱ | گر نام تو بر سرم بگویند | فریاد برآید از روانم |
| ۲ | دانی که روان ما نیاساید | بی یاد رخ نگار سنگین‌دل |
| ۳ | به هستی یزدان گواهی دهیم | روان را بدین آشنایی دهیم |
| ۴ | ای رخت آرام جان عاشقان | وی قدت سرو روان عاشقان |

۱۰. معانی دوگانه‌ی چند کلمه درست نوشته نشده است؟

نیک (خوب، بسیار) - ریش (موی صورت، زخم) - بادیه (نوعی ظرف، بیابان) -
هوا (آرزو، جو) - بحر (دریا، برای) - گوهر (جواهر، اصل)

- ۱ ۴ ۲ ۳ ۳ ۲ ۴ ۱

۱۱. در کدام گزینه واژه‌ی «منصور» معنی «پیروز» می‌دهد؟

- | | | |
|---|---------------------------|-----------------------------|
| ۱ | همچو منصور پای دار مرا | هست اقبال پایدار امروز |
| ۲ | حقیقت‌حق‌شناسی‌کردمنصور | نشد غافل از آن خورشید پرنور |
| ۳ | خیز و آماده شو به استقبال | لشکر از جنگ آمده منصور |
| ۴ | در راه عشق یار چو منصور | جان می‌دهیم و بی دل و جانیم |

۱۲. کلمه‌ی «مهر» در کدام گزینه معنی متفاوتی دارد؟

- | | | |
|---|---------------------------|-------------------------------|
| ۱ | از گردش ماه و مهر بیرون | وز دایره‌ی سپهر بیرون |
| ۲ | خداوند ناهید و گردان سپهر | کز اوی است پرخاش و آرام و مهر |
| ۳ | خز و دیبای گوناگون بپوشید | فروغ مهر بر گردون بپوشید |
| ۴ | دل مغرب نور ماه شام است | دل مشرق مهر صبحگاهی است |



۱۳. در کدام مصراع معنی «مات» با بقیه فرق دارد؟

- ۱ در پی هم تا رسی در برد و مات
- ۲ دیده‌ام مات مانده از حیرت
- ۳ همه مات‌اند و شاه ما پیروز
- ۴ شطرنج باخت عشق و مرا نیز مات کرد

۱۴. در کدام گزینه دو واژه‌ی هم‌شکل، هم‌معنی نیستند؟

- ۱ بهار رخت گلستان من است خزان دور باد از گلستان من
- ۲ چون کمند شکار برگیری گور در چنگت آید از پی گور
- ۳ مشتری رو آورد با پای خویش چون سوی هر مشتری نشتاftند
- ۴ ابر پوشید روی ماه مرا چه شد این ماه دور از آن یاریم؟

۱۵. واژگان زیر، دوبه‌دو، معانی یک واژه‌ی چندمعنایی هستند. کدام کلمه

اضافی است؟ (ترتیب واژه‌ها به هم ریخته است.)

چشمه - آرزو - سزاوار - روزگار - دهان - بارزش - پیمان -
همانند - سنگین

- ۱ سنگین
- ۲ روزگار
- ۳ سزاوار
- ۴ همانند

۱۶. هر یک از کلمات زیر، یکی از معانی دوگانه‌ی یک واژه‌ی چندمعنایی

هستند، به‌جز

- ۱ دندان
- ۲ دل
- ۳ آغوش
- ۴ چشم

۱۷. در همهی واژگان زیر، یکی از معانی دوگانه، فعل است، به‌جز

- ۱ آی
- ۲ کار
- ۳ شام
- ۴ گوی

کلمات مترادف

جور: ستم، ظلم

جور و جور: گوناگون، مختلف

جوز: گردو

جوی: پیدا کن، بیاب، گذرگاه آب

جویا: جست و جوگر، جوینده

جهان دیده: کسی که بسیار سفر

کرده و بیشتر شهرهای دنیا را

دیده و تجربه اندوخته

جهش: حرکت ناگهانی

چ

چابک: تند و سریع، چالاک

چاره: تدبیر، علاج، درمان

چاک چاک: پاره پاره

چُست: چابک، تند و تیز، چالاک

چُست و چالاک: تند و تیز

چله‌ی کمان: بخشی از کمان که

تیر در آن قرار می‌گیرد.

چون کنم: چه کار کنم؟

چیرگی: برتری، تسلط، پیروزی

چیره: پیروز

چیره‌دست: هنرمند، ماهر، زبردست،

استاد

چیره‌دست: ماهر، زبردست

ث

ثابت: پایرجا، استوار

ثنا: ستایش، ستودن

ثواب: کار خوب و پسندیده

ج

جارچیان: کسانی که خبرهای مهم

را با صدای بلند به اطلاع مردم

می‌رسانند.

جالیز: کشتزار

جان پناه: پناه جان، پناهگاه جان

جان فشانی: فداکردن جان

جانورشناس: کسی که درباره‌ی

زندگی جانوران تحقیق می‌کند.

جاودانی: ابدی، همیشگی، دائمی

جبرئیل: فرشته‌ی وحی

جرم: گناه

جستن: جهیدن، پریدن

جفا: ستم، ظلم، بیداد

جلادادن: شفاف و بَرّاق کردن

جلیل: باشکوه، بلندمرتبه، بزرگ

جماعت: گروه

جمله: همه، تمام

جوامع: جامعه‌ها، جمع جامعه

جوانمردی: سخاوت، بخشندگی

کلمات مترادف

(ع)

حاتم طایی: شخصی که به بخشندگی شهرت داشت.

حاجت: نیازمندی، نیاز، احتیاج
حادثه: پیشامد تازه، واقعه، رویداد

حاشیه: کناره

حاصل کردن: به دست آوردن، کسب کردن

حامی: نگهدارنده، پشتیبان

حب الوطن: میهن دوستی، دوست داشتن وطن

حبس: زندان، بازداشت

حجره: اتاق، غرفه

حرم: جای امن، زیارتگاه

حُرمت: آبرو، احترام

حریص: طمع کار

حریق: آتش سوزی

حصار: دیوار

حصیر: نوعی فرش یا گستردنی که از نی یا گیاه دیگری بافته می‌شود.

حق باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دینداران، خداشناسان

حق گزار: قدردان، شکرگزار

حک: خراشیدن، تراشیدن

حکم: فرمان

حکما: جمع حکیم، دانشمندان

حکمت: دانش، علم و معرفت

حمد: ستایش، شکرگزاری

حواس: جمع حس، یکی از

توانایی‌های انسان که با کمک

آن، چیزها را درمی‌یابد.

حول و حوش: اطراف، دور و بر

حومه: اطراف

حَی داور: خداوند، پروردگار

حیات: زندگی

حیلت ساز: حيله‌گر، مکار

(ع)

خارا: نوعی سنگ سخت

خاطر: آنچه از دل گذرد، اندیشه

و خیال

خاک مرده: خاک خشک و

بی‌حاصل

خاکدان: دنیای خاکی، این جهان

خاکیان: اهل خاک، مردم و

انسان‌ها

کلمات مترادف

خَلَق: آفریده، آفرینش، مردم	خام: بیهوده، ناپخته و نسنجیده، بی‌تجربه، ناآگاه
خُلُق: خوی و منش	خامش: مخفّف خاموش
خلیج: پیش‌رفتگی نسبتاً وسیع آب در خشکی	خان: مرحله (هفت خان)
خلیفه: جانشین، نماینده، حاکم	خانمان: خانه و کاشانه
خَم کمند: گره و پیچ طناب	خانمان‌سوز: ویرانگر، از بین برنده‌ی خانه و کاشانه
خواب‌گزار: تعبیرکننده‌ی خواب	خاوران: مشرق؛ مهر خاوران؛ خورشید درخشان که از شرق طلوع می‌کند.
خواجه: بزرگ، صاحب، سرور، تاجر	خُرد: کم سن و سال، کودک
خوار: پست و حقیر	خُزم: شاداب، سرسبز و باطراوت
خوارزم: نام سرزمینی که ابوریحان در آن زندگی می‌کرد.	خروشیدن: بانگ و فریاد برآوردن، به پا خاستن
خواستار: خواهان، درخواست‌کننده	خطاب: رویاروی سخن‌گفتن، سخنی که به کسی بگویند و پاسخ بشنوند.
خور و خواب: خوردن و خوابیدن	خُطّه: سرزمین
خوش و پش‌کردن: احوال‌پرسی‌کردن	خُفت‌آمیز: تحقیرآمیز؛ خُفت:
خوش‌خوان: خوش‌آواز	خواری، کوچکی، تحقیر
خون دل خوردن: عذاب بسیار کشیدن	خُفته: خوابیده، به‌خواب‌رفته
خونابه‌خوردن: رنج بسیار کشیدن	خلال: چوب باریک که لای چیزی بگذارند.
خون‌سردی: بردباری، آرامش	
خیره: بی‌پروا، گستاخ، لجباز	

۵

دادگر: عادل

دار و ندار: دارایی، مال و ثروت



کلمات مترادف

دربغ داشتن چیزی: کوتاهی کردن

دژ: حصار، قلعه

دژخیمان: دشمنان

دست و پنجه نرم کردن: درگیر شدن

و مبارزه کردن

دست بردار نبودن: رهان کردن

دستگاه: شکوه، قدرت، عظمت

دکان: مغازه

دل به خدا سپردن: به خدا توکل کردن

دلداری دادن: همدردی و غمخواری

دلم راضی نشد: نتوانستم بپذیرم

دلهره: نگرانی

دلیرانه: شجاعانه

دم: لحظه، زمان کوتاه

دماغ پرور: خوشبو

دمیدن: درخشیدن، طلوع کردن

خورشید، ماه یا ستارگان

دوره گرد: فروشنده‌ی بدون محلّ

کسب و در حال حرکت

دوش: شانه، کتف

دهان به دهان گشتن: در همه جا

گفته شدن

دهتنه: نیرومند، قدرتمند

دانش اندوزی: فراگیری دانش

دایر شدن: تشکیل شدن، ایجاد شدن

دایه: پرورش دهنده، پرستار کودک

در پی: به دنبال

در جهان می‌درخشید: در دنیا معروف

و مشهور بود.

در دل داشتن: قصد و نیت داشتن

در میان گرفتن: دور چیزی را

گرفتن، محاصره کردن

در نهادن: شروع کردن

در هم فشردن: یکی کردن

دژ: مروارید

دراستاد: پافشاری کرد، اصرار

ورزید؛ درایستادن: پایداری و

ایستادگی کردن، اصرار ورزیدن

در غلتاندن: به پایین غلتاندن

در فکندن: انداختن، رها کردن

در گذرم: از دنیا بروم، بمیرم

در گذشتگان: از دنیا رفته‌ها

درنگ: صبر، توقف، سکون، تأخیر

دروغ آزمای: دروغگو، دروغ زن

دروغ زن: دروغگو

در بیغ: افسوس، حسرت

کلمات مترادف

رخش: نام اسب رستم

رستگار: نجات یافته

رُستن: رویدن

رستن: رهاشدن، آزادشدن

رَشید: خوش قد و قامت

رَصْدخانه: مکان مشاهده و بررسی

علمی ستارگان

رُطَب: خرمای تازه

رفته رفته: آرام آرام

رکاب‌داز: پیاده‌ای که همراه سوار

راه می‌رود.

رَمَه: گله

رمیدن: فرارکردن، گریزان بودن

روان: روح، جان، رونده، جاری

روان شدن: به راه افتادن

روزگاریافتن: زنده ماندن

روی بگرداند: برگردد، پشت کند

و پیشیمان شود.

رویش: رویدن گیاهان

رهنمود: راهنمایی، نشان دادن

راه صحیح در کاری

ریشخندکردن: مسخره کردن

دهقان: کشاورز

دهمرده: بسیار زیاد

دیار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

دینار: سکه طلا، پول و ثروت

دیوان: جمع دیو، موجودات خیالی

و ترسناک، مجموعه‌ی اشعار

(ذ)

ذات: وجود، هستی

(ر)

رأس: واحد شمارش چهارپایان،

سر، اول هر چیز

راغب: مایل، علاقه‌مند

رامش: آرامش، آسودگی، نشاط،

شادابی

رانده شدن: اخراج شدن

رَبّ جلیل: خدای بلندمرتبه

ربودن: دزدیدن

ربیع: بهار، هنگام بهار

رحلت: درگذشت، وفات

رُخ: صورت، چهره، گونه

رُخسار: روی، چهره، سیما



کلمات مترادف

ژ

ژرف: عمیق، گود
ژرفا: گودی، عمق
ژرنال: شخصی که دارای درجه‌ی عالی نظامی است.

س

ساعی: سعی‌کننده، کوشا
سام نریمان: سام پسر نریمان
سامان‌دادن: به ترتیب چیدن، منظم کردن
سایه‌افکندن: کسی را در پناه خود آوردن
سایه‌ی وحشت: اثر ترس، نشانه‌ی بیم و هراس
سپاس‌داری: شکرگزاری، سپاس‌گزاری
سپاس‌گزار: شکرگزار، قدردان
ستوده: ستایش‌شده، پسندیده
ستوه‌آمدن: خسته‌شدن، درمانده‌شدن، به تنگ آمدن
سحاب: ابر
سحر: جادو
سخت‌سر: مقاوم، سرسخت، لجباز

ز

زابلستان: منطقه‌ای در شرق ایران
زاد: سن، زمان عمر
زادگاه: محل تولد
زار: ناتوان، ضعیف، نحیف
زرخیز: دارای خاک حاصلخیز و معدن‌های بارز
زرنگار: طلاکاری‌شده، بارز
زربین: طلائی، چیزی که از زر ساخته شده و یا به رنگ زر است.
زوال: نابودی، رو به نیستی رفتن
زورآزمای: کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند، پهلوان
زوزه: صدای بعضی از حیوانات
زه: چله‌ی کمان
زهر: سم
زهره‌اش بدرید: ترسید
زین: از این
زینت: آرایش، زیبایی، زیور
زینت‌دادن: آراستن، تزیین کردن
زینهار: زنه‌ار، آگاه باش

پاپی
نام

۱. واژه‌ی «بوستان» دو معنی دارد: ۱) باغ ۲) اثری منظوم از سعدی شیرازی.
۲. نیک: ۱) خوب ۲) بسیار / مهر: ۱) محبت ۲) خورشید
۳. کلمات و عبارات «سرشت» و «اصل و نسب» از معانی واژه‌ی «گوهر» هستند. «قیمتی» و «کمیاب بودن» ویژگی گوهر است و نه معنی آن. یک معنی دیگر گوهر هم، «جواهر» است (نه «جواهر فروش»!).
۴. شیرین: ۱) معشوق فرهاد ۲) لذت بخش
۵. هر دو معنی نوشته شده برای واژه‌ی «عهد»، هم معنی هستند و معنی دیگر این واژه «پیمان» است.
۶. سو: ۱) سمت ۲) روشنایی
۷. کلمات «ضربه» و «جراحت»، هر دو از معانی واژه‌ی «زخم» هستند.
۸. در تعبیر «دستی که قلم شده»، قلم به معنی «شکسته» و در تعبیر «قلمی که در دست گرفته می‌شود»، قلم به معنی «ابزار نوشتن» به کار رفته است.
۹. **گزینه ۴** واژه‌ی روان در این گزینه به معنی رونده است و در سایر گزینه‌ها معنی روح و جان می‌دهد.
۱۰. **گزینه ۴** • معنی درست واژه بحر: دریا (بهر: برای)
۱۱. **گزینه ۳** واژه‌ی منصور در این گزینه به معنی پیروز است و در سایر گزینه‌ها نام عارفی است که به دار کشیده شد.
۱۲. **گزینه ۲** واژه‌ی مهر در این گزینه به معنی محبت و در سایر گزینه‌ها به معنی خورشید است.
۱۳. **گزینه ۲** واژه‌ی مات در این گزینه به معنی خیره و مبهوت و در سایر گزینه‌ها به معنی بازنده در شطرنج است.
۱۴. **گزینه ۴** واژه‌ی ماه در این گزینه، اول به معنی قمر و بعد به معنی واحد زمان به کار رفته است.



بررسی سایر گزینیه‌ها

- گزینه ۱ گلستان: گلزار (هر دو مورد)
 گزینه ۲ گور: گورخر (هر دو مورد)
 گزینه ۳ مشتری: خریدار (هر دو مورد)
 ۱۵. گزینه ۳ واژه‌ی «سزاوار» اضافی است.

بررسی سایر واژه‌ها

- «چشمه و همانند: عین / آرزو و دهان: کام / روزگار و پیمان: عهد /
 پربها و سنگین: گران»
 ۱۶. گزینه ۱ دندان معنی هیچ واژه‌ی چندمعنایی‌ای نیست.

بررسی سایر گزینیه‌ها

- گزینه ۲ دل: یکی از معانی «قلب» (معانی دیگر: سکه‌ی تقلبی، مرکز لشکر)
 گزینه ۳ آغوش: یکی از معانی «بر» (معانی دیگر: میوه، روی، ...)
 گزینه ۴ چشم: یکی از معانی «عین» (معانی دیگر: چشمه، مانند)
 ۱۷. گزینه ۳ شام واژه‌ای دومعنایی است، اما هیچ‌یک از معانی آن
 فعل نیست: شام: غذای شب، سرزمین.

بررسی سایر گزینیه‌ها

- گزینه ۱ آی: صوتِ درد، بیا (معنی فعلی)
 گزینه ۲ کار: عمل، بکار (معنی فعلی)
 گزینه ۴ گوی: جسم گلوله‌ای شکل، بگو (معنی فعلی)
 ۱۸. خوار (پست) / خار (تیغ)
 ۱۹. واژه‌ی «اثاث» به معنی لوازم منزل با «خانه» تناسب دارد. «اساس»
 به معنی «پایه» است.
 ۲۰. «اشباحی» را. «اشباح»، جمع شَبَح است به معنی سایه‌ها و موجودات
 خیالی، ولی «اشباه» به معنی هماندهاست.

۲۱. کلمه‌ی «علم»؛ غَلَم به معنی پرچم و الم به معنی درد است.
۲۲. امارت به معنی فرمانروایی و عمارت به معنی ساختن و ساختمان است؛ بنابراین شکل درست ترکیبات این‌طور است: امارت مقتدرانه / عمارت آباد
۲۳. ثواب (پاداش اُخروی)؛ صواب به معنی «درست» است.
۲۴. «خیش» به معنی «گاوآهن» و «خویش» به معنی «بستگان» است؛ بنابراین، املای «خیش» با توجه به معنی مورد نیاز در عبارت سؤال، نادرست است.
۲۵. گذاردن: نهادن، اجازه‌دادن، ترک‌کردن، ... / گزاردن: اداکردن، به جا آوردن، ...
- بنابراین، فعل «نمی‌گذارم» (اجازه نمی‌دهم) انتخاب درستی است.

۲۶. **گزینه ۳**

• املای معنی درست واژه‌ها

- خار: تیغ / خوار: بن مضارع از خوردن / خار: تیغ
۲۷. **گزینه ۴** در این گزینه، دو واژه‌ی «خوار» و «خار» حتی اگر جابه‌جا شوند، باز بیت معنی درستی دارد:
- نمی‌بینی چه‌طور خوار (ذلیل) شد خار (تیغ) پیش گل؟
نمی‌بینی خار (تیغ) چه‌طور پیش گل خوار (ذلیل) شد؟
۲۸. **گزینه ۳** گوینده از خدا می‌خواهد او را از «غربت» (دوری از وطن) رها کند و به قربت (نزدیکی) برساند.

۲۹. **گزینه ۴**

• املای درست واژه • صواب: درست (ثواب: پاداش کار نیکو)

۳۰. **گزینه ۲**

• املای درست واژه • پرتغال: نام کشور (پرتقال: نام میوه)

۳۱. **گزینه ۳**

• املای درست واژه‌ها • سطور: خط‌ها / منسوب: نسبت داده شده

